



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



19 جولای 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352

## چگونگی آگاهی اعلیحضرت از کودتا و ارسال استعفی نامه

**مصاحبه پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم - طبیب و مشاور صحنی شاه:**

جریان این رویداد مهم را بهتر است از زبان شخصی بشنویم که از همراهان شاه و داکتر معالج و معتمد شاه بود. داکتر فتاح نجم طی یک مصاحبه مفصل و طولانی که در فبروری 1999 با رادیو 24 ساعته منتشره کالیفورنیا انجام داد، قسمتی از آنرا در ارتباط با جریان اقامت چند روز شاه جهت تداوی چشم در لندن قبلاً بیان کردیم. اکنون به قسمت دیگر این مصاحبه می پردازیم که چگونه شاه در ایتالیا از وقوع کودتا در افغانستان اطلاع یافت و چه عکس العملی از خود نشان داد. اما قبل از آن برای تداوی خاطر به یادآوری یک رویداد مهم یعنی ورود غیر مترقب سردار محمدنعیم خان جهت دیدار با اعلیحضرت در هتل شان در لندن بود، از قول داکتر نجم بپردازیم:

داکتر نجم در مصاحبه خود گفت: «عرض کنم در همین تداوی چشم که اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن به هوتلی که بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند امریکا و بعداً روسیه و باز آمدند ناگهانی پیش اعلیحضرت به لندن در همان هوتلی که ما بودیم، در آنجا در پایان من خودم نشسته بودم، سعدالله جان بود، دیگر سید وحید الله عبدالله که پسران معاون وزارت خارجه شده بود و در آنوقت شارژ دافیر سفارت ما در لندن بود و ابراهیم جان مجید سراج بودیم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند و با همه سلام و علیکی کردند و بعد مصافحه بالا رفتند پیش اعلیحضرت در اطاق شان. ما همگی تعجب کردیم که چطور شد؟ تا آنکه زمانی عبدالولی جان [دامادشاه] از اطاق برآمدند، او نیز همراه اعلیحضرت هم از کابل آمده بود. باز عبدالولی جان از اتاق برآمد، دو به دو آنها مشوره کردند و مذاکره کردند یک ساعت دو ساعت. بعد پایان شدند باز برای نان خوردن اعلیحضرت، عبدالولی جان و سردار محمد نعیم خان و سعدالله جان رفتند، چون سعدالله جان کشیر [خزانه دار] بود و پیشش پیسه بود. باز ما در هتل نان خود را خوردیم. همگی تبصره کردند که چطور شد که سردار صاحب محمد نعیم خان ناگهانی آمدند به پیش اعلیحضرت. چند روز بعد عبدالولی جان روانه کابل گردید و شاه نیز از لندن به ایتالیا رفت.» (متن مصاحبه رادیویی داکتر نجم فبروری 1999، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، از این قلم منتشره افغان جرمن آنلاين، مورخ 17 جنوری 2015) [در این مورد داکتر سعدالله غوثی - یکی از اعضای هیئت معیث اعلیحضرت این ادعای داکتر فتاح نجم را رد میکند و میگوید: حین ملاقات هیچگاه عبدالولی اتاق را ترک نکرد.]

اینکه اعلیحضرت و نعیم خان (احتمالاً در حضور عبدالولی و یا در غیابش) در همچو موقع حساس باهم چه گفتند، هیچکس نمیداند. حدس و گمان اینجانب که بار اول آنرا در کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" (چاپ کابل، سال 2005، صفحه 310 - 311) بیان کردم، اینست که: احتمالاً نعیم خان به پادشاه گفته باشد که در این او اخر کمونیستها در صدد یک کودتا در کشور میباشند و از داؤد خان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داؤد خان در حال تردد است و نمیداند چه کند. عده ای از کسانیکه با او در زمینه تماس داشته اند، به او گفته اند اگر او در اینکار پیش قدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد، چه موفق شوند و یانه. داؤد خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت اشخاصی خواهد بود که

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

مردم بدور آنها جمع نخواهند شد و آنها در صورت موفقیت قادر نخواهند بود تا امنیت و ثبات را کشور برقرار سازند و لذا آنوقت لجام امور بدست چپی ها خواهد افتید که هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم خاندان.(الغیب عندالله)

با ذکر این سناریو میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان احتمالاً چیزی دیگری به جز این سه حالت بوده نمیتواند: خاموشی، یا مخالفت و یا قبول این واقعیت تلخ که محمد داؤد این وظیفه را بعهده بگیرد. این حدس و گمان اینجانب در آنوقت با شک و تردید دیگران مواجه شد، زیرا همه به این فکر بودند که سردار نعیم خان تا شب کودتا از هیچ چیز آگاهی نداشت، اما طوریکه بعداً اسناد رسمی سفارت امریکا عنوانی وزارت خارجه آن کشور از محرمیت بیرون و در اختیار همه قرار گرفت، واضح شد که نعیم خان از موضوع کودتا یک سال و سه ماه قبل اطلاع داشت، چنانچه وحید عبدالله به هدایت محمد داؤد و محمدنعیم خان در زمینه با سفارت امریکا به تماس شده و نظر آنها را در قبال چنین تحول جویا شده بود.(دیده شود: متن تلگراف رابرت نیومن - سفیر امریکا در کابل، مورخ 31 مارچ 1972 مطابق 11 حمل 1352، مندرج سند شماره 196 وزارت خارجه امریکا که توسط احمدفواد ارسلان از انگلیسی ترجمه شده و در افغان جرمن آنلاین مورخ 13 جون 2015 به نشر رسیده و متن مکمل آن در مباحث قبلی درج گردیده است)

با این یادآوری مهم، اینک قسمت دیگری خاطره و چشم دید داکتر فتاح نجم را حینیکه اعلیحضرت برای استراحت از لندن به ایتالیا تشریف بردند و در آنجا خبر کودتا را شنیدند، برگرفته از کست مربوطه با اختصار تقدیم میدارم:

داکتر نجم می گوید: «عرض کنم که ما به همین جزیره بودیم بنام جزیره "ایسکیا" (Ischia) [در حواشی ناپل - ایتالیا] که در آن جزیره سال قبل هم اعلیحضرت تشریف برده بود، یک جزیره است که یک هتل دارد و در آنجا یک مینوی عمومی دارد که تنها کسانی که می آیند برای معالجه فزیوتراپی مثلاً تداوی با آب گرم، آب رادیوم و غیره است. .... آنجا برای ده روز رفته بودیم، هفت روز تیر شده بود، روز هشتم بود، من به اطاق اعلیحضرت صبح وقت هشت بجه می رفتم آنها با بالاپوش خواب و من بکس شانرا گرفته می آمدم پائین به منزل زیر زمینی، آنجا تداوی مساز "گل و لوش" و مساز در آب گرم، جمناسستک و غیره بود. همان روز ساعت 8 بجه صبح که رفتیم تا 12 بجه. 12 بجه بالا آمدم و اعلیحضرت فرمودند که امروز بسیار ذله [خسته] شدیم من در پایان همراه شما یکجا نان نمیخورم. سعدالله جان غوثی رئیس تشریفات بود، سعدالله جان را بگوئید که بالا بیاید که برای من یک نان فرمایش بدهد و من امروز در اطاق تنها نان میخورم همراه نورآقا زکریا [مشاور و شوهر خواهر شاه]. من آدمم برای سعدالله جان پایان و اطاقهای ما پهلوه پهلوه بود، دیدم که سعدالله جان دریشی لوکس سرمه پوشیده، من گفتم سعدالله خیریت است، سعدالله جان که زبانش کمی لکنت داشت، بسیار انسان کامل و بسیار لایق و پرمعلومات بود، گفت که بعدتر برایت چیزی را می گویم. پرسیدم چه را میگوئی؟ گفت که مگر خبر نداری. خوب آمدم سر میزنان در پایان. .... ما نشستیم که در آنجا یک خارجی آمد و او مرا می شناخت که میرفتم به اطاق اعلیحضرت. او به زبان آلمانی همراهم گپ زد و گفت که شب شنیده ام که در مملکت تان کودتا شده است. من گفتم چه میگوئی؟ شمس الدین یاور پرسید که چه گفت، گفتم کودتا شده؛ گفت برو کدام مرد پیدا شود که کودتا کند.»

داکتر نجم افزود: «خوب مقصد دیدیم که بعدتر اعلیحضرت خبر شدند. همین سعدالله جان رفت به اعلیحضرت گفت که این را هم نور احمد جان اعتمادی را خدا رحمت کند، سفیر افغانستان در ایتالیا بود و از امین جان اعتمادی خبر را از بی بی سی شنیده بود و او سفیر در یوگوسلاویا بود و به نور احمد جان پسر کاکای خود تیلیفون کرد که این گپ شده است و گفت که به اعلیحضرت چطور میگوئی. باز او به سعدالله جان گفته بود که اینطور گپ است که باید به اعلیحضرت برسد. اعلیحضرت خبر شد و مرا خواست و من پیش شان نشستم. تنها خود شان بود و به حق من بسیار لطف کرد. خوب لازم گفتن حالا نیست، تنها همینقدر را گفت که داکتر صاحب!، گفتم بلی، اعلیحضرت همیشه داؤد خان را "آغه لاله" میگفتند، گفتند: "آغه لاله ام مرا از پشت سر زد و هر کس به دامن روس خود را بیندازد، کار آسان نیست" و خود شان دعا کردند که "خدا افغانستان را خراب نکند، آرام داشته باشد". این یک صحنه فوق العاده خراب بود، فقط همین دو جمله را گفتند.» (مأخذ بالا: متن مکمل مصاحبه رادیویی داکتر نجم، فبروری 1999)

داکتر نجم در مصاحبه خود به این نکته اشاره کرد و گفت: «خوب باز هم پس از اطلاع از کودتا ما [از جزیره] به روم آمدیم. اما بعضی چیزهای دیگر شد که در همان جزیره که بودیم (البته قبل از اطلاع از وقوع کودتا) من از اعلیحضرت هیچ وقت اینرا ندیده بودم مثلاً یک پیراهن خود را به یاور داد که همین نزدت یادگار باشد، یک چیز برای من داد و یک چیز... من هیچوقت از اعلیحضرت اینطور چیزها را ندیده بودم.» از این معلوم میشود که اعلیحضرت پس از دیدار با نعیم خان در لندن از احتمال یک تحول در کشور ذهناً آگاهی یافته بودند.

مینة بکتاش گزارشگر بی بی سی بعداً ضمن یک مصاحبه مفصل با اعلیحضرت از ایشان پرسید: زمانیکه خبر کودتا را شنیدید، چه احساس کردید؟ اعلیحضرت چنین پاسخ دادند: «هیچ تعجب نکردم. کسیکه برایم خبر را داد، بسیار هیجانی بود، گفت: "کوکوکودتای داؤد خان صورت گرفته". او به تعجب بطرفم نگاه میکرد که چرا من واکنش نشان نمیدهم. دلیل این بود که من یک سهو کردم؛ من و داؤد خان بسیار صمیمی بودیم، در یک خانه زندگی کرده بودیم، اقلماً میدانستم که داؤد یک عشق ملی دارد. من هم مانده شده بودم، همین صفت داؤد خان مرا وادار ساخت که فکر کنم اگر قرار است کسی بعد از من بیاید، داؤد خان میتواند یک کاری کند. تا زمانیکه من در سفارت روم بودم، اخبار جمهوریت رسید و دیدم که... در همان جا گفتم که خدا خیر افغانستان را پیش کند باین اوضاعی که من می بینم. داؤد خان در دوره آخری صدراعظم بود، یک دوره ای دیگر هم محمدهاشم خان کاکایش بود. صدا میکردند که "دوره ای فرسوده ای سلطنت"، بعداً پرسان کردم که چطور؟ گفتند که این را تحمیل کرده بودند.» (مینة بکتاش: "خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی سی"، منتشره بی بی سی فارسی، مورخ 2 سپتمبر 2005)

اینکه چرا سردار عبدالولی یک روز بعد از دیدار سردار محمدنعیم خان با اعلیحضرت در لندن فوری به کابل رفت و در تعقیب موضوع کودتا افتاد و کاری از دستش برنیامد، این احتمال را که اعلیحضرت از وقوع یک کودتا در کشور حین دیدار با سردار محمد نعیم خان در لندن، آگاهی یافته بود، قرین به واقعیت می سازد و به همین دلیل شاه پس از دیدار با سردار محمد نعیم آماده قبول همچو رویداد شده و وقتی خبر کودتا را در آن جزیره در ایتالیا شنید، در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت و کاری دیگر از دستش بر نمی آمد و ناچار آنرا با آرامش ظاهری بدرقه کرد.

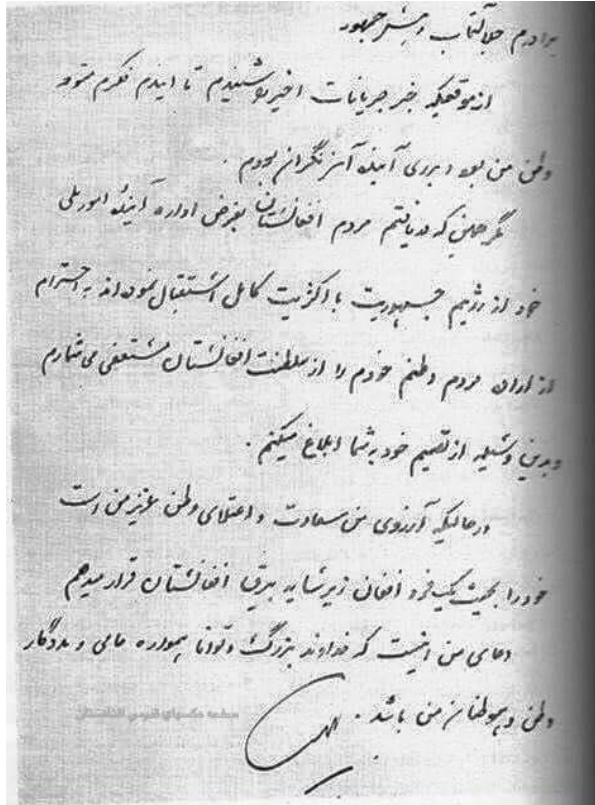
خونسردی محمدظاهرشاه حین اطلاع از وقوع کودتا را بعضی ها دال بر یک نوع سازش قبلی بین دو پسر کاکا میدانند که کاملاً عاری از حقیقت است. محمدظاهرشاه بعد از سپری کردن 30 سال مهاجرت در ایتالیا، وقتی به وطن برگشت، در سپتمبر 2005 ضمن یک مصاحبه با مینة بکتاش (بی بی سی) در برابر این سؤال که شما بعد از کودتا با داؤدخان تیلیفونی صحبت کردید؟، چنین جواب دادند:

«بلی! چندبار، هر پیشنهادی که کرد که یک نزدیکی واقع شود، قبول نکردم. بسیار غلط بود؛ چرا باید خود را در لحاف بیمار بپیچیدم. به هر صورت، خدا بیامرزش، پسرکاکایم بود. شاید او هم عشق به وطن داشت. این را باید بگویم که داؤدخان آدم خائن نبود، داؤد خان خودخواه بود، اما هیچ وقت فکر خیانت با وطن خود را نداشت. چنین آدمی نبود. من همیشه احترامش را دارم به حیث یک صدراعظمی که چندوقت خوب کار کرد، اما هیچ وقت عفو نمیکنم اش بخاطر کودتایی که به همین شکل کرد. من چندین بار برایش پیشنهاد کردم که دیگر خسته شده ام، شما جوانان پیش شوید. اما به هر صورت خدا ببخشش. من البته از داؤد خان بعضی خاطرات خوب هم دارم.»

اعلیحضرت درباره سؤال دیگر مینة بکتاش در ارتباط با پیشنهاد شاه ایران که در صورت برگشت به افغانستان به منظور اعاده مجدد سلطنت کمک مالی خواهد کرد، چنین گفت: «از نظر من این کمک بسیار خطرناک بود و من هیچوقت نخواستم که به کمک دیگران به کشور خود برگردم. اگر چنین هم می شد، برای من ننگ بود. اگر مردم من، مرا قبول میکردند، خودم قبول نمیکردم. من هیچگاهی میان خود و مردم واسطه را قبول نکردم. این برای اطمینانی است که نسبت به محبت مردم دارم. شرایطی که پیش شد [مقصد از کودتا است]، در آن دست های مختلف بود و داؤد خان بعداً روزگار خود را دید. همین کار را که کرد، چه نبود که ندید. من هیچ وقت تصور نمیکردم که چنین شود.» (مصاحبه مینة بکتاش با محمد ظاهرشاه، قسمت چهارم، و بیسیایت فارسی بی بی سی، صفحه 2)

## استعفی از مقام سلطنت، چرا؟

علیحضرت وقتی از وقوع کودتا در ایتالیا اطلاع حاصل کرد، چند روز بعد بتاريخ 21 اسد 1352 استعفای خود را از مقام سلطنت که به ملاحظه سناریوی فوق بسیار بدیهی و قابل فهم بود، به این متن عنوانی "رئیس جمهور" ارسال کرد:



«برادرم جلالتماب رئیس جمهور! از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم. در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.»

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان  
ایتالیا - 21 اسد 1352 (12 اگست 1973)

در ارتباط با استعفی نامه‌ی علیحضرت، انجنیر احسان الله مایار روایتی از قول محمد انور نوروز - آنوقت سکرتر اول سفارت افغانی در لندن به این

شرح دارد که: شفری از کابل به سفارت رسید که به مطالعه سفیر - زلمی محمود غازی رسانیده شد. وقتی سفیر نامه را خواند، پرسید که رئیس دفتر ریاست جمهوری محمد اکبر به لندن می‌آید. محمد اکبر حامل یک مکتوب تاییدی بود که باید بوسیله محمد انور نوروز به علیحضرت در روم تسلیم داده می‌شد. موصوف وقتی نامه را بحضور پادشاه در روم تقدیم کرد، پادشاه بعد از مطالعه آن نامه، رو به او کرد و گفت: «پدرتان مرحوم محمد نوروز خان برای علیحضرت شهید بیعت مردم را جمع میکرد و خودت امروز حامل بیعت من به یک شخص میباشی.»

وقتی محمد انور نوروز فردا برای گرفتن جواب نامه بحضور پادشاه رسید، پادشاه یک پاکتی که سرش باز بود، برایش داد. محمد انور نوروز می‌افزاید: «چون علیحضرت پاکت را سر باز برآیم داده بودند، آنرا مطالعه کردم، ولی با تعجب مشاهده کردم که مکتوب امروزی با دست نوشته شده و در متن نیز با مکتوب تایید شده قبلی تفاوت دارد. چون در خدمت علیحضرت کسی دیگر نبود، فکر میکنم که بقلم خودشان نوشته و تصنیف شده بود.» او در ادامه می‌گوید: «بهر صورت مرام علیحضرت که "به نفع یک شخص استعفی نمی‌کند، بلکه مردم را عنوان میکند"، در این نامه واضحاً دیده میشود.» (مایار، احسان الله: مقاله "تکه تکه بهم پیوستن گزارشات تاریخی چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 8 می 2010)

اینکه بعضی‌ها ادعا دارند که محمد داؤد فامیل شاهی را تا وصول استعفی نامه گروگان گرفته بود، حقیقت ندارد، زیرا ملکه و همه اعضای فامیل به استثنای عبدالولی، در اولین طیاره به امر محمد داؤد بتاريخ 6 اسد 1352 (27 جولای 1973) به روم مواصلت کردند و با علیحضرت که بعد از اطلاع کودتا در سفارت افغانستان



در روم می زیستند، پیوستند. تنها سردار شاه ولی خان و خانم شان بخاطر آینده پسرشان عبدالولی نخواستند وطن را ترک کنند و در کابل ماندند، در حالیکه تاریخ استعفای شاه از مقام سلطنت 21 اسد 1352 (12 آگست 1973) یعنی 15 روز بعد از ورود خانواده به روم نوشته شده است. ناگفته نماند که سفیر افغانستان در روم نوراحمد اعتمادی از شاه و فامیلش بخوبی در سفارت پذیرائی کرد. اینکه گفته می شد که اعتمادی در نوشتن استعفی نامه دخیل بوده است، اظهارات محمد انور نوروز این موضوع را تأیید نمیکنند.

نکته مهم در اینست که متن دست نویس استعفی نامه را کی نوشته است، زیرا نامه با خط بسیار پخته و زیبا تحریر گردیده و با دست نویس شخص اعلیحضرت تفاوت دارد.

اینکه چرا شاه از مقام سلطنت استعفی کرد بر علاوه دلیلی که در متن استعفی نامه ذکر شده است یعنی "حمایت مردم از نظام جدید"، عواملی دیگری نیز در آن دخیل بود، از جمله: طوریکه قبلاً ذکر شد، پادشاه در مورد مواد مربوط به تعیین جانشین مقام سلطنت حین تسوید قانون اساسی جدید به یکی از اعضای کمیسیون تسوید صریحاً گفته بود که: «مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند...»

درباره عکس العمل پادشاه در مورد ماده 24 سید شمس الدین مجروح - یکی دیگر از حامیان آن ماده در کتاب خاطرات خود چنین می نویسد: «قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود، یک نسخه آن بحضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظه آن مرا بحضور خود خواست و صرف در دو مورد نظر خود را اظهار کرد: اول در ماده 24 که حاوی تعریف خانواده سلطنتی و ممنوع قرار دادن آنها از صدارت و وکالت و قضاء بود، اندیشه خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید اینکار را بکنیم، اما اگر به صراحت مذکور باشد، برای من مشکلات خانوادگی ایجاد میکند. بهتر است مسکوت گذاشته شود، من [مجروح] دلایل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظر ما را پذیرفت. دوع در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل [در مسوده] ذکر شده بود. او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند. درین مورد هم من دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادم که در این کار منظور استقرار مملکت است، نه تنها استحکام خانواده سلطنت، زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیاویزند، هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نزده خانواده سدوزانی و محمدزائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سویه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد، احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است. درین مورد هم به قناعت او پرداختیم». (س.ش. مجروح: "سرگذشت من"، ص 145 و 146)

پادشاه این مطالب را چند بار با شخصیت های دیگر افغان از جمله داکتر عبدالمجید نیز در میان گذاشته بود و از وری آن معلوم میشود که اعلیحضرت میخواست خودش به حیث آخرین پادشاه افغانستان باشد و این افتخار بزرگ را در تاریخ کشور به خود اختصاص دهد، زیرا او میدانست که در بین فرزندان کسی نیست که بتواند به ادامه سلطنت بدون اصطکاک و برخورد پیردازد و نیز از اختلافات درون خانواده که منجر به کشت و خون گردد، بسیار هراس داشت.

گذشته از آن بحران سیاسی عمیقی که طی سالهای اخیر سلطنت کشور را فرا گرفته بود، شاه را در یک دوراهی نگران کننده قرار داد که ناگزیر بود از آنچه طی هشت سال دوره دموکراسی در پیش گرفته بود، تعدیلات اساسی و تغییراتی مهم را در پیش گیرد، چنانچه در مباحث قبلی از نامه داکتر عبدالقیوم سابق معاون صدارت عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر سابق صدراعظم و نیز از توضیحات مفصل عبدالغفار فراهی وکیل فراه در ولسی جرگه دوره دوازدهم و سیزدهم شورا یادآوری گردید. شاه میخواست با تشکیل یک تیم مشاوران ارشد خود هر یک داکتر عبدالصمدحامد، محمد موسی شفیق و داکتر ولید حقوقی که آخرین مهره های رفع بحران سیاسی به نظر شاه بودند، حکومتی را به وجود آورد که با استفاده از تجارب هشت گذشته راه خروج از بحران سیاسی را جستجو نمایند. این برنامه با مشکلاتی مواجه شد و موسی شفیق به حیث صدراعظم مورد اعتماد شاه شروع بکار کرد. اما برای اصلاحات او دیر شده بود و خطر کودتاها در کشور روز بروز بیشتر احساس میگردد. در این میانه محمد داؤد از همه پیش دستی کرد و با راه اندازی موفقانه کودتای 26 سرطان 1352 نظام سلطنتی

را ساقط و نظام جمهوری را اعلام کرد. شاه نیز با احساس خستگی از سلطنت چهل ساله و آینده مغشوش آن، از این تحول با ارسال فوری استعفی نامه از نظام جدید استقبال کرد و از مقام سلطنت رسماً کناره گیری نمود و با خانواده خود در روم - ایتالیا اقامت گزین شد که مدت 30 سال را تا برگشت دوباره اوبه وطن دربرگرفت.

واقعاً ارسال استعفی نامه ناشی از حس خیرخواهی و دوراندیشی پادشاه بود، در غیر آن کشورهای همسایه ایران و پاکستان که از پیروزی کودتا (در راس آن محمد داؤد) و سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت در افغانستان نگران بودند، میخواستند به هر شکلی که بود به این تحول صدمه بزنند، چنانچه این موضوعات در کتاب خاطرات اسدالله علم نخست وزیر آن کشور بطور مشروح بازتاب یافته است، اما اعلیحضرت محمدظاهر شاه از قبول کمک های شاه ایران برای اعاده مجدد سلطنت خودداری کرد، زیرا او میدانست که این اقدام موجب بروز جنگ و خونریزی در کشور میشود.

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم

---

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ